



قرآن کتاب حکایت و قصه نیست / قصه‌های قرآن رنگ اخلاقی دارد

آیت الله مظاهری گفت: قصه و حکایت در قرآن هست اما و برای اینکه ما را متخلق به اخلاق الله کند در قرآن حکایت زیاد است یک پنجم قرآن حکایت و قصه است، اما قرآن کتاب حکایت و قصه نیست،

آیت الله مظاهری گفت: قصه و حکایت در قرآن هست اما و برای اینکه ما را متخلق به اخلاق الله کند در قرآن حکایت زیاد است یک پنجم قرآن حکایت و قصه است، اما قرآن کتاب حکایت و قصه نیست،

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله العظمی حسین مظاهری در درس اخلاق اخیر خود سخنانی ایراد کرده که متن آن برای علاقه مندان در پی می آید.

بحث دیروز ما راجع به یک امر مهمی بود و آن تأثیر قانون محیز در انتخاب و اختیار ما. بحث ما راجع به جبر و تفویض و قضا و قدر بود. کم‌کم بحث رسید به اینجا که شش قانون است و تأثیر بسرا در انتخاب ما دارد، در اختیار ما دارد و این شش قانون اگر زیر عقل و درایت و تفکر ما باشد، انتخاب ما انتخاب بهشتی می‌شود. سعادت دنیا و آخرت در انتخاب ما نهفته می‌شود و اما اگر این شش قانون زیر هوی و هوس باشد، به فرمان نفس اماره باشد، انتخاب ما انتخاب جهنمی است. دنیای ما را خراب می‌کند و در آخرت هم ما را جهنمی می‌کند. معلوم است این بحث‌ها فوق‌العاده مهم در زندگی ماست.

روزهای اول می‌گفتم این بحث هم اعتقادی است و هم اجتماعی و هم سیاسی است. ما اگر بخواهیم اعتقادمان بالا رود، باید اینگونه بحث‌ها را داشته باشیم. به معنای اینکه واجب است، و اگر یک رجل سیاسی هم باشیم، باید اینگونه بحث‌ها را بدانیم. و اگر فرد اجتماعی باشیم، باید اینگونه بحث‌ها در زندگی ما و در مطالعات ما و در گفتگوی ما باشد.

این بحث کم‌کم ما را کشاند به بحث دیروز و اینکه قانون سوّم در زندگی ما و در انتخاب و اختیار ما، قانون محیط است. علاوه بر اینکه جامعه‌شناس‌ها راجع به محیط حرف‌ها زدند و کتاب‌ها نوشته‌اند و علاوه بر اینکه قرآن درباره محیط آیات فراوانی دارد که دیروز بعضی از آیاتش را خواندم، علاوه بر اینها تجربه عوامانه به قول بزرگان تجربه عرفی و عقلانی هم می‌گوید قانون محیط تأثیر بسزایی در زندگی ما و انتخاب و اراده و اختیار ما دارد و آن قانون محیط گرچه ما را مجبور نمی‌کند، اما در سرنوشت انتخاب ما تأثیر بسزایی دارد.

لذا همه باید مواظب باشیم. اما شما می‌دانید یک بچه در یک خانواده بزرگ شود، ثن صدایش مثل ثن صدای آن خانواده است. مثلاً کسی که از اصفهان است، ثن صدایش اصفهانی است و لهجه‌اش لهجه اصفهانی است. مگر اینکه خیلی کار کرده باشد و این لهجه را عوض کرده باشد و الا تا حرف می‌زند دیگران می‌فهمند که این اصفهانی است. دهات اطراف اصفهان با خود اصفهان از نظر لهجه خیلی تفاوت دارد. اگر کسی وارد این حرف‌ها شود، تا صحبت می‌کند از همان حرف‌های اول می‌فهمد که آیا این اصفهانی است و یا از دهی از دهات اصفهانی است.

چه رسد به اینکه کسی ترک یا لر باشد یا مشهدی یا قمی باشد. لهجه‌ها حسابی تفاوت دارد. حتی آداب و رسوم اجتماعی هم تفاوت دارد. آداب و رسوم اصفهانی هست که این آداب و رسوم در ترک‌ها نیست و آداب و رسوم در تهران هست که در اصفهان نیست تا آخر و حتی آداب و رسوم در دهات اصفهان هست که در اصفهان نیست یا در اصفهان هست و در آن دهات نیست.

این همه تغییرها از محیط پیدا می‌شود. محیط لهجه را تغییر می‌دهد. محیط آداب و رسوم اجتماعی را تغییر می‌دهد و بالاخره محیط تأثیر بسزایی در انتخاب ما از نظر حرف زدن و از نظر معاشرت و از نظر آداب و رسوم اجتماعی دارد. به طور ناخودآگاه است و به اصفهانی به طور ناخودآگاه به گونه‌ای حرف می‌زند که معلوم است که این لهجه اصفهانی است.

هرکدام از دهات اصفهان لهجه خاص و آداب و رسوم خاصی دارند و به طور ناخودآگاه تأثیر می‌گذارد هم در حرف‌هایمان و هم در آداب و رسوممان و هم در نشست و برخاستمان و هم در رفت و آمدمان. لذا برای قانون محیطی که دیروز درباره‌اش صحبت کردم، نمی‌خواهد در بحث‌های علمی جامعه‌شناسان برویم، بلکه خودمان هم ولو اینکه سواد نداشته باشیم، ولو اینکه در این باره فکری نکرده باشیم، اما کسی که صحبت می‌کند، حسابی می‌فهمیم که اصفهانی یا مشهدی است.

یا مشهدی یا تهرانی است. لذا قانون محیط تأثیر عجیبی در زندگی انسان دارد. این از نظر ظاهر است. از نظر باطن و صفات نیز

چنین است. اصفهانی‌ها صفات خاصی دارند که تهرانی‌ها ندارند. بعضی از دهات اصفهان دارند و اصفهان ندارد یا بعضی از اصفهانی‌ها دارند و دهاتشان ندارد.

به حسب ظاهر که با هم متفاوتند به حسب صفات هم با هم متفاوتند. خیلی جاها دیده شده یک دهی یا شهری ذاتاً بخیل‌اند. معمولاً قانون محیط همه را بخیل کرده و اگر بخواهد کمکی کند یا خمس و زکاتی دهد، باید به سختی این خمس و زکات را رد کند. اما برعکس بعضی از دهات و بعضی از شهرها ذاتاً بخیل که نیستند بلکه سخی هستند. لذا کمک کردن به دیگران برایشان آسان است. لذا حقوق واجب دادن برایشان آسان است.

از نظر زرنگی و عقل بعضی از دهات و بعضی از شهرها عقل و درایت و فراست خوبی دارند، اما بعضی کودن هستند. یعنی وقتی شهر را با شهر دیگر و دهی را با دهی دیگر بسنجیم، می‌بینیم آن ده کودن است و کم فکر است و فراستش کم است اما بعضی از شهرها و بعضی از دهات عقلشان و درایت و فراستشان خوب است. قانون وراثت روی آنها کار می‌کند. قانون رفاقت روی آنها کار می‌کند و قانون محیط که بحث دیروز بود

و امروز عنوان کردم، روی آنها کار می‌کند. شعرا در این باره شعرهایی گفتند و جامعه‌شناسان کتاب‌هایی نوشتند. گفتم احتیاج به این حرف‌ها ندارد و اگر خود انسان فکر کند و تفحص کند، حرف مرا به خوبی درک می‌کند. لذا قرآن درباره این محیط خیلی حرف‌ها دارد که مواظب باش محیط تو را نبرد. اگر محیط آلوده شد، تو را می‌برد. مشکل است جامعه بی‌دین بتواند نسل آینده‌اش بادی‌ن باشد. یک جامعه بی‌دین معمولاً نسل آینده را بی‌دین می‌کند. هم قرآن می‌گوید و هم روایت می‌گوید و هم تجربه می‌گوید.

بعضی اوقات مثلاً مشهور است که اصفهان دارالمؤمنین است. این دارالمؤمنین نسل به نسل به راستی دارالمؤمنین بوده است. سر و کار با معنویت و مخصوصاً سر و کار به تقید به ظواهر شرعشان عالی بوده است. قرآن در این باره یک آیه دارد که این آیه در قرآن تکرار شده و دو سه مرتبه این آیه گفته شده که وقتی به آنها می‌گویند ایمان بیاورید، قرآن معجزه است، پیغمبر اکرم (ص) سر تا پا معجزه است، قرآن بیش از بیست معجزه دارد. به قول قرآن: «الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» [۱]

در قرآن شکی نیست اگر فکر سرانگشتی و فکر عوامانه را به کار بیندازی «لَا رَيْبَ فِيهِ»؛ اما این آیه چندین مرتبه در قرآن تکرار شده به اینها که قرآن در محیطشان نازل شده و این قرآن که معجزه است برای عوام و چه رسد برای خواص، به آنها می‌گویند ایمان بیاورید، اما می‌گویند: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ» [۲] پدران ما چنین کردند و بت‌پرستی کردند و ما هم بت‌پرستی می‌کنیم. و این آیه در قرآن تکرار شده است. نظیر آیه دیروز که خواندم:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» [۳] ملائکه دم مرگ می‌گویند چرا کوتاهی کردی و جهنمی شدی؟ می‌گوید در اثر قانون محیط. آنها می‌گویند چرا قانون محیط تو را آلوده کرد؟ خوب بود که از آنجا به جای دیگری روی. قرآن می‌فرماید: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ» [۴]

مگر اینکه چاره‌ای نباشد و اما دیروز می‌گفتم حتی تعزب‌بعدالهجرة یکی از گناهان بسیار بزرگ است. فرار مغزها و گذاشتن ایران عزیز و رفتن به امریکا گناهش خیلی بزرگ است و تأثیرش هم بسیار فراوان است. کم پیدا می‌شود یک جوان بزرگ شده در انگلیس باشد، اما متدین بار بیاید و دین آباء و اجدادی خود را از دست ندهد. یک خانم، بزرگ‌شده در امریکا باشد و اما حجابش را از دست ندهد. قانون محیط می‌گوید تعزب‌بعدالهجرة حرام است.

قانون محیط می‌گوید چرا به جایی رفتی که نتوانستی دینت را حفظ کنی. قانون محیط می‌گوید مگر نمی‌دانستی قانون محیط تأثیر عجیبی روی تو می‌گذارد. قرآن می‌فرماید تقلید از کسی است که نفهم و کودن باشد و کشش فکری نداشته باشد یا چاره‌ی نداشته باشد. مثل اینکه کسی بچه‌اش مریض است و دکتر نیست و باید به دکتر برود یا می‌خواهد احکام دین را بیاموزد و چاره‌ای نیست جز اینکه تقلید کند.

و الا در همه چیز تقلید غلط است، مگر اینکه چاره‌ای نباشد. الان شما که از مرجع تقلید، تقلید می‌کنید از درد ناعلاجی است. یعنی همه که نمی‌توانند مرجع تقلید شوند. شما که بچه را به دکتر می‌برید از درد ناعلاجی است برای اینکه نمی‌توانید دکتر متخصص کودکان شوید. اما یک آدم عاقل و آدمی که در درونش سه پیامبر عقل و وجدان و فطرت هست، نباید قانون محیط روی او تأثیر بگذارد. در وقتی قانون محیط تأثیر می‌گذارد که پا روی عقل و وجدان اخلاقی و فطرت بگذارد، آنگاه به او می‌گویند این قرآن که می‌دانی حق است و او هم می‌گوید می‌دانم حق است، اما پدران ما بت‌پرست بودند و من هم باید باشم: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»

زنگ خطر می‌زند که بدان محیط فوق‌العاده تأثیر دارد. از همین جهت اگر نسلی خراب شد به واسطه نسل گذشته، آنگاه نسل گذشته دو عقاب و جهنم دارد: یک جهنم برای اینکه چرا عمل نکردی و یک جهنم برای اینکه چرا نسل بد ساختی. این فقط راجع به تربیت کودک نیست. مسلم است که هرکسی وظیفه دارد بچه‌اش را متدین بار بیاورد، مخصوصاً مادرها. هرکسی باید مواظبت از بچه‌هایش داشته باشد و همینطور که به فکر دنیای بچه‌هاست به فکر آخرت بچه‌ها هم باشد.

پیغمبر اکرم(ص) رد می‌شدند و بچه‌ها بازی می‌کردند. پیغمبر اکرم(ص) ایستادند و نگاهی به بچه‌ها کرده و گریه کردند. بعد فرمودند وای به امت آخرالزمان من. پرسیدند یا رسول الله! آیا آنها کافر و مشرک می‌شوند؟ فرمودند نه، شیعه هستند و به فکر دنیای بچه خود هستند، اما به فکر آخرت بچه‌هایشان نیستند. [۵] می‌گردد مدرسه خوب پیدا کند و مدرسه غیرانتفاعی باشد و از نان شبش بگذرد تا این بچه به دانشگاه رود. همه اینها خوب است، اما چیزی دیگری خوبتر است و آن اینکه دوش به دوش اینکه به فکر دنیای این بچه هستید باید به فکر دین او هم باشید. پیغمبر برای ما گریه کرده است که به فکر دنیای بچه‌هایمان هستیم اما به فکر آخرت آنها نیستیم.

به فکر دنیای بچه‌هایمان باشیم و اگر تجمل‌گرایی نباشد، واجب است. معنای واجب‌التفقه همین است که این بچه را باسواد تحویل جامعه دهیم. این بچه را از نظر امکانات اگر می‌توانید تمکن مالی به اندازه احتیاجش برایش فراهم کنید. اگر دختر است او را شوهر دهید و اگر پسر است باید او را زن دهید. یک معنای واجب‌التفقه اینست که دختر را باید شوهر داد و پسر را باید زن داد به شرط اینکه تجمل‌گرا نباشیم و در حد متوسط باشد.

لذا همه باید به فکر دنیای بچه‌هایمان باشیم، اما بالاتر از آن به قول پیغمبر اکرم(ص) و مفیدتر و بهتر اینکه به فکر آخرت بچه‌هایمان هم باشیم. اینکه پسر من با چه کسی رفت و آمد دارد یا این دختر با چه کسانی رفت و آمد دارد و وضع حجاب بیرون او چگونه است! در مدرسه با چه کسانی سر و کار دارد؛ آیا نماز اول وقت دارد یا نه؛ آیا نماز جماعت می‌رود یا نه؛ آیا سرو کار با رساله دارد یا نه؛ همه اینها واجب است. همینطور که به فکر دنیا بودن واجب است، به فکر آخرتش واجب‌تر است. باید بدانند اگر به فکر دنیای بچه‌اش نباشد، محیط او را خراب می‌کند. اگر به فکر آخرت بچه نباشد، محیط او را خراب می‌کند. و اتفاقاً در این باره کوتاهی می‌کنیم و اتفاقاً تازیانه‌اش را هم خورده‌ایم، اما باز هم کوتاهی می‌کنیم. بدانید این قانون محیط تأثیر عجیبی دارد. باید مواظبت کامل هم از برای بچه، چه دختر و چه پسر باشد. بر پدر و مادر واجب است در محیط آلوده مواظب این بچه باشند.

الحمدلله از نظر دنیا بد نیست، اگر مثلاً یک میکروب سرماخوردگی در مدرسه بیاید و ما بفهمیم آن روز بچه را به مدرسه نمی‌فرستیم. این خوب است برای اینکه می‌تسیم بچه‌مان مریض شود؛ اما اگر میکروب بالاتر از وبا یعنی میکروب بی‌حجابی و بدحجابی و بی‌بندوباری در دبیرستانی باشد، اهمیت نمی‌دهیم. دختر چادری باعفتان را به همان مدرسه می‌فرستیم و رنگ اجتماع پیدا می‌کند.

یک در هزار هم نمی‌شود رنگ اجتماع پیدا نکند، چه رسد به اینکه خودبه‌خود بتواند رنگ اجتماع را عوض کند. به این قانون محیط می‌گویند و اینکه همه باید مواظب این قانون محیط باشیم. بدانیم همینطور که قانون وراثت خیلی کار می‌کند و قانون رفاقت خیلی کار می‌کند نفیاً یا اثباتاً، بدانیم قانون محیط از آن قانون وراثت و رفاقت هم بالاتر است.

به طور ناخودآگاه ناگهان دخترمان بی‌عفت می‌شود و پسرمان بی‌دین می‌شود. قرآن این زنگ‌های خطر را می‌زند که آقا و خانم! زمان پیغمبر با آن همه معجزه است و نزول قرآن است با آن همه معجزه. فهم و شعور عرب‌ها در فصاحت و بلاغت است با آن همه معجزه، اما زیر بار نرفتند. زیرا: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»؛ یعنی به خاطر قانون محیط.

قصه و حکایت در قرآن هست، اما رنگ اخلاقی دارد و برای اینکه ما را متخلق به اخلاق الله کند. در قرآن حکایت زیاد است و شاید بتوان گفت یک پنجم قرآن حکایت و قصه است، اما قرآن کتاب حکایت و قصه نیست، بلکه کتاب آدم‌سازی و اخلاق است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» [۶]

پیغمبر یک معلم آموزشی و تربیتی است و قرآن هم کتاب آموزشی و تربیتی است. لذا این آیه که تکرار شده می‌فرماید اگر یک پنجم قرآن در حکایت و قصه‌های گذشته زمان جاهلیت است، در قصه‌های زمان پیغمبر است و همه زنگ خطر است برای اینکه ما به واسطه آن حکایت‌ها و قصه‌ها تنبه و توجه پیدا کنیم. قرآن بعضی اوقات همین را می‌فرماید که ما قصه را گفتیم برای اینکه تو متوجه باشی و تنبه پیدا کنی. و این قانون محیط نظیر قانون رفاقت است.

بعضی اوقات یک جمله رفیق، این دختر و پسر را صددرصد وارونه می‌کند. قانون محیط هم چنین است. مثلاً دختر وارد مدرسه

می‌شود و مدرسه معمولاً بی‌حجاب و بی‌چادر و بی‌بندوبار است و اعتنا به این ندارند و بعضی اوقات او را مسخره می‌کنند. آنگاه یک جمله روی احساسات او تأثیر بگذارد، ناگهان می‌بینیم دختر بی‌چادر و پسر بی‌نماز شد. لذا این قوانین که درباره‌اش صحبت می‌کنم، بعضی اوقات یک جمله کوچک از نظر ترقی و تنزل فوق‌العاده مهم است.

ابی‌بصیر یکی از روایت‌های عالیه است. می‌گوید یک همسایه داشتم که وضعش خیلی بد بود. شبانه‌روز خانه‌اش مزاحم من بود و ساز و آواز و رفت و آمدهای نامناسب بود. روزی رفتم خانه‌اش و صبر کردم همه رفتند و من و او ماندیم. یک جمله به او گفتم که از همه چیز گذشتی، اما وجدان کجا رفت؟ چرا مزاحمی؟ این کارهای تو مگر گناه نیست؟! یک تنبیه شد و این تنبیه کار خود را کرد و دیدم شروع کرد اشک بریزد و یک جمله گفت که ابی‌بصیر به خودت نگاه نکن، قانون محیط روی من تأثیر عجیب گذاشته است: «أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلًی وَ أَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًی»

قانون محیط تو خوب است و قانون محیط من بد است و لذا من بد شدم و تو خوب شدی. اما ناراحتی خاصی برایش پیدا شد. من از ناراحتی او ناراحت شدم و اتفاقاً رفتم خدمت امام صادق(ع) و این جمله را برای امام صادق(ع) گفتم. امام صادق(ع) یک جمله فرمودند و خوشا به حال کسانی که لیاقت داشته باشند برای این جمله‌ها و اینکه تأثیر کند.

آقا امام صادق(ع) فرمودند سلام مرا به او برسان و بگو اگر دست از کارت برداشتی، من بهشت را برای تو ضامن می‌شوم. می‌گویم آمد و مردم به دیدن من می‌آمدند و کم‌کم خلوت شد و او هم آمد و به او گفتم بنشین با تو کار دارم. وقتی همه رفتند من پیام امام صادق(ع) را به او دادم و گفتم آقا امام صادق(ع) فرمودند دست از کارهایت بردار، من ضامن بهشت تو هستم.

او هم چیزی نگفت و رفت و اما به طور کلی دست از کارهایش برداشت. یک جمله بیشتر نیست، اما قانون محیط را زیر و رو می‌کند. از همین جهت در اول صحبت‌م گفتم جبر نمی‌آورد، اما قانون محیط تأثیر بسزایی دارد. بالاخره دست از کارهایش برداشت، اما کم‌کم گناهانش روی او تأثیر گذاشت و دق کرد. دم مرگ فرستاد به دنبال من و من دیدم دم مرگ است و گریه می‌کند.

اما یک جمله گفت که ابی‌بصیر! آقا امام صادق به عهدشان وفا کردند. مثل اینکه دم مرگ آن بهشتی که امام صادق(ع) گفته بودند، به او نشان دادند لذا خبر داد و گفت آقا امام صادق(ع) به عهدشان وفا کردند. [۷] بعضی اوقات یک جمله از رفیق خوب، انسان را صددرصد عوض می‌کند. یک جمله از محیط آلوده، صددرصد انسان را به بدبختی می‌کشانند.

به این دو سه شب خیلی اهمیت دهید و هر شب آن از هزار ما عبادت بالاتر است: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» [۸] تقاضا دارم به فکر دیگران باشید تا خدا به فکر شما باشد؛ ان شاء الله.

.....

[۱] . البقرة، ۱ و ۲: «الف، لام، میم. این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست.»

[۲] . الزخرف، ۲۲: «[نه]، بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پی‌گیری از آنان، راه یافتگانیم.»

[۳] . النساء، ۹۷: «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه [حال] بودید؟» پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و [دوزخ] بد سرانجامی است.»

[۴] . النساء، ۹۸: «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی.»

[۵] . جامع الاخبار، ص ۱۰۶.

[۶] . الجمعة، ۲: «اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.»

[۷] . ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۷۴.

[۸] . القدر، ۳: «شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است.»